

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۱۴

بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی

سودابه سلیمی خراشاد^۱

احمد رضا کیخای فرزانه^۲

چکیده:

عرفان و مضامین عرفانی از دیر باز با ادبیات پیوندی عمیق داشته است. آموزه‌های عرفانی نه تنها در اشعار شاعران برجسته عرفانگرا و عارف گذشته، بلکه در شعر شاعران معاصر نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از آنجاکه درونمایه شعر شاعران معاصر بیشتر مسائل اجتماعی و فرهنگی است، در گام اول به نظر می‌رسد که این شاعران از مضامین عرفانی کمتر بهره برده‌اند، لذا انجام این تحقیق به منظور بررسی مضامین عرفانی و جایگاه عرفان در شعر احمد عزیزی، یکی از شاعران شاخص معاصر ضروری به نظر می‌رسد. بدین جهت، تحقیق پیش رو به روش کتابخانه‌ای و محدوده پژوهش بیشتر پیرامون کتاب‌های «قوس غزل» و «کفش‌های مکاشفه» احمد عزیزی صورت پذیرفته است. احمد عزیزی به عنوان یک شاعر عرفانگرا از فرهنگ عرفانی در اشعارش به طور کامل بهره برده است. علاوه بر این در بیان اندیشه‌های عرفانی خویش از مولوی و حافظ الهام گرفته است. اهمیت دادن به قطع تعلقات نفسانی و دنیوی، دوری از خلق و خلوت‌گزینی برای دریافت تجلی حق و مضامینی مانند عشق، وحدت وجود، فنا و بقا، تجلی، حیرت و رموز عرفانی چون ساقی، می، میکده، خرابات، در اشعارش موج می‌زند.

کلید واژه‌ها:

مضامین عرفانی، احمد عزیزی، شعر معاصر.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.
نویسنده مسئول: akeikha.farzaneh@iauzah.ac.ir

پیشگفتار

شعر، کلامی موزون و مظهر تجلی احساس و عاطفه است. شعر را «گره خورده‌گی عاطفه و تخیل» تعریف کرده‌اند که در «زبانی آهنگین» شکل می‌گیرد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸۶) شعر بهترین وسیله برای بیان تجربیات عرفانی است که در ادبیات فارسی نمودی بسیار گسترده دارد و سنایی شاعری است که عرفان را رسماً وارد شعر فارسی کرد و پس از او شاعران به عنوان یکی از مضمون‌های اصلی شعرخویش، از آن بهره‌جسته‌اند. شعر عرفانی به بیان حال و عوالم خاص عارفان و یا شرح باورها و ارزش‌های آنان می‌پردازد. یکی از تعاریفی که از عرفان داده شده است: «عرفان نوعی روش زندگی و مکتبی است که محبت خدا و شناخت حقیقت، ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهد.» (کاشانیها، ۱۳۸۲: ۲۰)

کسی را که واجد مقام عرفان است عارف گویند. عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است. مباحث هر دو بخش با شناخت نفس ارتباط تنگاتنگ دارند. در عرفان عملی روابط و وظایف انسان با خودش و جهان و با خدا مطرح شده است، این بخش از عرفان علم «سیر و سلوک» نامیده شده است. عرفان نظری به تفسیر هستی می‌پردازد. (آریا، ۱۳۷۵: ۹۸-۹۷) تکیه‌گاه عرفان علم حضوری است «عارف همیشه سعی دارد با کشف و شهود و اشراق به حقایق برسد و به علوم ظاهر و باطن دست یابد، به این جهت است که می‌گویند آنچه را که عالم و حکیم و فیلسوف با عقل و منطق در می‌کنند، او از راه اشراق می‌بیند و معاینه می‌کند.» (سجادی، ۱۳۷۲: ۹)

این پژوهش به بررسی اندیشه‌های عرفانی در شعر احمد عزیزی شاعر دفاع مقدس پرداخته است. تلاش شده است هر یک از اصطلاحات عرفانی با توجه به بیت‌ها و مصادیق آن استخراج شود و نگرش احمد عزیزی در باب هر کدام از مصادیق بیان و میزان بهره‌مندی او از آن اصطلاح‌ها و مضامین عرفانی مشخص و مدون شود. در نهایت، اثبات می‌گردد که احمد عزیزی شاعر معاصر عرفانگرا در اشعار خویش از اصطلاحات و مضامین عرفانی رایج بین عرفا بهره‌کامل برده است و تمایل سبک وی به معنویت و عرفان اسلامی بر گرفته از مثنوی مولوی و اشعار حافظ است که در شعر معاصر در نوع خود بی‌نظیر است.

پرسش‌های تحقیق

آیا در شعر احمد عزیزی اصطلاحات عرفانی وجود دارد یا خیر؟

میزان بهره‌مندی او از کدام اصطلاحات عرفانی بیشتر است؟
بازتاب اصطلاحات عرفانی در اندیشه و شعر او بیانگر چیست؟

هدف تحقیق و ضرورت آن

بررسی رویکرد و جایگاه سخنان عارفانه و مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی، هدف تحقیق است. از آنجا که درونمایه اشعار شاعران معاصر بیشتر مسایل فرهنگی و اجتماعی است، چنین به نظر می‌رسد که در بیان نازک خیالی‌های شاعرانه خود کمتر از مضامین عرفانی بهره برده‌اند و بازتاب مضامین عرفانی در شعر شاعران معاصر کم رنگ است و رنگ و بویی از آموزه‌های عرفانی کهن در شعر شاعران معاصر به چشم نمی‌خورد، لذا نگارش این تحقیق به منظور بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی به عنوان یکی از شاعران شاخص معاصر ضروری به نظر می‌رسد.

روش تحقیق

در این جستار ابتدا به روش کتابخانه‌ای به بررسی اشعار شاعر معاصر احمد عزیزی که نمودی از عرفان داشته، پرداخته شده است. و شواهدی از اشعار شاعر که انعکاسی از آموزه‌های عرفانی گوناگون داشته است، استخراج شده است و برای هر یک از مضامین عرفانی مورد نظر در شعر احمد عزیزی نمونه‌هایی ارائه شده است. علاوه بر آن تحلیلی از علت نگرش و کاربرد اصطلاح مورد نظر در شعرش بیان می‌گردد.

پیشینه تحقیق

درباره عرفان در شعر شاعران گذشته پژوهش‌های در خور و شایان توجه‌ای صورت پذیرفته است. درخصوص شاعران معاصر نیز پژوهش‌های گوناگونی در زمینه‌های مختلف صورت گرفته است. درباره بازتاب مضامین عرفانی در شعر شاعران معاصر کمتر تحقیق شده است. درباره شاعر مد نظر در این پژوهش احمد عزیزی که از شاعران معاصر دفاع مقدس به شمار می‌رود، پژوهشی با عنوان «نگاهی به شعر احمد عزیزی»، توسط مریم شعبانزاده در پژوهشنامه ادب غنایی (۱۳۹۰) به رشته تحریر آمده است که به بررسی شعر احمد عزیزی از نظر پنج عنصر شعری پرداخته است. همچنین پژوهشی با عنوان «بررسی مضامین عرفانی در شعر دفاع مقدس»، توسط عنایت‌الله شریف‌پور و نرگس موحدی در نشریه ادبیات پایداری (۱۳۸۸) به چاپ رسیده است که در این پژوهش به بررسی مضامین عرفانی شاعران دفاع مقدس پرداخته شده است، ولی از احمد عزیزی و مضامین عرفانی وی نامی برده نشده است. همچنین پژوهشی با عنوان «فناوری در زبان امروز (جستاری در تاثیر تکنولوژی بر شعر احمد عزیزی)» توسط مریم شعبانزاده در فنون ادبی (۱۳۹۲) به

چاپ رسیده است که به بررسی تاثیر فناوری و تکنولوژی در شعر احمد عزیزی پرداخته است. در مقاله‌ای دیگر به قلم محمد رضا نجاریان و سمیه شرونی در بخش مفصلی جلوه‌های مذهبی و شیعی او چون مهدویت؛ عاشورا؛ عشق و علاقه به نمایش گذاشته شده است در این مقاله در بخشی دیگر به تصوف و عرفان و وحدت وجود پرداخته شده است و عناوینی چون می و باده، عرفان طبیعت گرا، زندگی و مرگ و مرگ زاهدان و عارفان با مصادیقی از شعر احمد عزیزی به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر تنها به بررسی بازتاب مضامین و آموزه‌های عرفانی در شعر احمد عزیزی پرداخته است که تا کنون پژوهشی در این زمینه صورت نپذیرفته است.

مضامین و اصطلاحات عرفانی در شعر احمد عزیزی

احمد عزیزی در چهارم دی ماه ۱۳۳۷ در سر پل ذهاب کرمانشاه به دنیا آمد. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به دعوت شمس آل احمد به تهران آمد و موفق به دیدار شهید آیت‌الله مطهری شد؛ با آغاز جنگ به همراه خانواده به تهران آمد و سپس برای مدتی ساکن شهرستان نور شد سپس در تهران اقامت گزید و به همکاری با روزنامه جمهوری اسلامی پرداخت.

از آثار احمد عزیزی می‌توان به ترجمه زخم، خواب میخک، رویای رویت، شطح فلسفی، نامه ابدی، یک لیوان شطح داغ، ترانه‌های ایلیایی، شرحی آواز، طغیان ترانه، روستای فطرت، خورشید از پشتخیزران، مثنوی‌های احمد عزیزی قوس غزل، کفش‌های مکاشفه، ملکوت، ناودان الماس اشاره کرد.

احمد عزیزی شاعر معاصر دفاع مقدس و آشنا به مسایل اجتماعی و فرهنگی روزگار خویش در بیان نازک خیالی‌های شاعرانه‌اش از جلوه‌های گوناگون ادبی در شعر سراسر مذهبی و اجتماعی‌اش بهره جسته است. یکی از ویژگی‌های بارز شعر احمد عزیزی که موضوع بحث این پژوهش است، نگاه عارفانه وی به جهان پیرامونش است که بر گرفته از عرفان مولانا است. عزیزی نیز چون مولانا که هم در بلاغت شکنی و نو آوری‌های زبانی و هم در گنجاندن سیلاب معانی و تداعیات لفظی و معنوی در زبان فضل تقدم دارد، از بهترین رهروان این وادی در عصر حاضر است و همین ویژگی شعری وی سبب شده است مباحث و مضامین عرفانی مانند عشق، معرفت، وحدت شهود، تجلی، فنا و بقا و... در شعرش بازتابی گسترده داشته باشد که در شعر معاصر در نوع خود بی نظیر است. در ذیل نگارنده پس از بررسی اشعار شاعر معاصر، احمد عزیزی شواهدی از اشعار شاعر که انعکاسی از آموزه‌های عرفانی گوناگون داشته است، استخراج و ارائه نموده است.

۱-۱- عشق

عشق از مسائل مهم و اساسی در بینش عرفانی و تصوف است، چندانکه بدون در نظر گرفتن آن، عرفان و حکمت متعالیه قابل فهم نیست. مرحوم دکنر غنی، درباره عشق و محبت چنین نوشته‌اند: «ما حصل عقیده عارف در موضوع محبت و عشق، این است که عشق غریزه الهی و الهام آسمانی است که به مدد آن، انسان می‌تواند خود را بشناسد و به سرنوشت خود واقف شود.» (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۵۹۲)

درباره وجه اشتقاق عشق نیز گفته شده است که از عشقه گرفته شده است و گیاهی است که به درخت می‌پیچد و رنگ و روی آن را زرد و در نهایت سبب از بین رفتن درخت می‌شود. عشق نیز مانند این گیاه چون به کمال رسد قوی را ضعیف می‌کند و رنگ و روی عاشق نیز زرد می‌شود. (همان: ۶۲۲)

این مضمون از مضامینی است که در شعر شاعران معاصر انعکاسی گسترده داشته است، شاعران معاصر نیز عشق به خداوند را می‌ستایند و عشق را از منازل سختی می‌دانند که هر کس حاضر به ورود به آن نمی‌شود.

بازتاب عشق که اصل و اساس عرفان بر آن استوار است، در اشعار احمد عزیزی بسیار زیاد است که با توجه به محتوای ابیات می‌توان از آن به عشق الهی و معنوی تفسیر کرد. بی‌شک احمد عزیزی در عرفان نظری خود پیرو بزرگانی چون مولانا و حافظ بوده، سخنش همواره از پشتوانه‌های گفتاری و نوشتاری آنان سیراب شده است، او در بحث عشق، از بیان و تعریف عشق باز می‌ماند. آنگونه که مولانا عقیده دارد که عشق تعریف شدنی نیست و می‌فرماید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
(مثنوی، دفتر اول، ۱۳۹۲: ۹۱)

عزیزی نیز تحلیل عشق را کاری مشکل می‌داند و می‌گوید:

عشق تفسیر حوادث در دل است عشق را تحلیل کردن مشکل است
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۳۲۵)

عشقی که احمد عزیزی از آن می‌گوید الهی و معنوی است:

سراپای وجود من به عشق یار می‌گردد دل سر گشته‌ای دارم که بی‌دلدار می‌گردد
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۳۳)

صنما ز عشق رویت دل بیقرار دارم که میان مهربانان ز تو انتظار دارم
(همان: ۳۴۵)

و به یاری عشق در پی آن است که بنیاد آدم را از عالم بر اندازد:

بیا ای عشق خوش غیرت بزن بر خرمن غیرت که تا بنیاد آدم را از این عالم بر اندازیم
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۲۲۳)

۱-۲- تقابل عقل و عشق

یکی از شایع‌ترین مضامین و موضوعات عرفانی که در ادبیات عرفانی نمودی گسترده داشته است موضوع تقابل عقل و عشق است. نجم‌الدین رازی در این باره می‌گوید: «و میان محبت و عقل، منازعت و مخالفت است، هرگز با یکدیگر نسازند، به هر منزل که محبت رخت اندازد، عقل خانه پردازد.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۵۹)

در اشعار عرفانی، مناظره بین عقل و عشق بسیار است و در این مناظره و مبارزه همیشه عشق پیروز است و عقل را شکست می‌دهد. مناظرات و گفتگوهای عقل و عشق موضوع رسالات و مقالاتی با همین نام شده است. (سجادی، ۱۳۷۲: ۳۰۰)
مولانا در تقابل عقل و عشق می‌فرماید:

پای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت بی تمکین بود
(مولوی، دفتر اول، ۱۳۹۲: ۶۴۹)

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
(همان: ۹۲)

در شعر احمد عزیزی نیز مانند مولانا و دیگر عرفا به تقابل عقل و عشق اشاره شده است. وی نیز آن چنان که عقل باوران و استدلالیان راز و رمز هستی را می‌خواهند با عقل بشکافند، به آن باور ندارد:

برهان عشق را هم با عقل می‌فروشد اهل دلیل یعنی یک مشت، مشت و چانه
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۹)

عزیزی عقل و علم را دو ابزار نا کارآمد در برابر عشق دانسته است و عشق را ذو فنون خطاب می‌کند:

بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی / ۱۲۹

بنای عقل با عالم چه داری که از معمار عشق ذو فنون است
(همان: ۱۰۲)

عزیزی معتقد است آشتی و همزادی بین عقل و عشق وجود ندارد:

عقل غرض چه داری از طرح بحث امکان دیوانه‌ای که جویی از فعل عشق غایت
(همان: ۱۱۲)

۱-۳- استغنا

بی‌نیازی ذات حق یا «استغنا: بی‌نیازی حق است از نموده‌ها و کردار بندگان؛ و اگر در مورد عارفان کامل به کار برند مراد بی‌نیازی از غیر حق است و نیاز به او.» (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۵۹) شیخ عطار نیشابوری، استغنا را وادی چهارم از هفت وادی سیر و سلوک می‌داند و آن را چنان پر هیبت می‌بیند که هفت دریا پیش عظمتش، برکه‌ای بیش نیست:

بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود...
هفت دریا یک شمر اینجا بود هفت اخگر یک شرر اینجا بود...
(نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۸۳)

احمد عزیزی نیز بی‌نیازی از غیر حق را در وجود و مذهب خویش احساس می‌کند و مذهب خود را بی‌نیاز از ما سوی الله و تنها نیازمند حق تعالی می‌داند و می‌گوید:

مذهب ما بی‌نیاز از صافی است غوطه‌ای در یاس خوردن کافی است
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۲۱۵)
سیر ذات خود کن ای آشفته رنگ خودپرست گلشن آیات مستغنی ست از تقصیر ما
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۵۴)

در واقع نه تنها احمد عزیزی بی‌نیازی از تعلقات را در تبیین استغنا مدنظر قرار می‌دهد بلکه در نگاه توحیدی‌اش تمام نیازش به حق تعالی را در همه امور الویت می‌بخشد.
دو واژه فقر و غنا با معانی متضاد در حقیقت معنی واحدی برای وجود سالک حقیقی دارند. هم بی‌نیاز و هم نیازمند جانیشان نیازمند انوار الهی و دلشان بی‌نیاز از غیر خداست. عزیزی غنای اشیاء را در فقر می‌بیند:

فقر اششیا را غنما داده ملک دارا بجز ننداری نیست

(همان: ۵۱)

۴-۱- شوق

شوق در لغت به معنای رغبت و اشتیاق و منتهای آرزوی نفس و میل خاطر است؛ اما در اصطلاح عرفا به آن حالت از آشفتگی که در طلب محبوب بعد از یافتن او و فقدان او، به شرط آنکه اگر آن را بیابد آرام و ساکن شود، گفته می‌شود. عزالدین محمود کاشانی «شوق را آتشی می‌داند که در وجود عاشق، برای لقاءالله شعله‌ور می‌گردد و لازمه صدق عشق به حق می‌شناسد. وی شوق را به دو قسم، تقسیم می‌کند. یکی از آن را شوق محبان ادراک صفات محبوب و دیگری را شوق محبان ذات، برای رسیدن به قرب و وصال حق می‌داند.» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۱۱)

این مضمون در شعر احمد عزیزی کاملاً برگرفته از عرفان کهن و سبک شعری حافظ است و از خداوند پروانه شوقی را می‌طلبد تا با شوق لقای حق در دلش به وصال حق نایل آید:

یا رب از بزم جنون پروانه شوقی فرست تا به رقص شعله‌اش دستی بر افشانم چو شمع

(عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

دوش در بزم طرب مطرب عاشق از شوق ناله‌ای کرد که مضراب به فریاد آمد

(همان: ۱۴۱)

گر چه می‌سوزد چراغ از اشتیاق بزم انس سوختن با شمع اما جام-دستی با من است

(همان: ۳۳۶)

۵-۱- تجرید و رهایی از تعلقات مادی و نفسانی

دکتر سجادی به نقل از نفحات‌الانس جامی این چنین آورده است: «تجرید به معنی خالی شدن قلب و سر سالک از ماسوی‌الله است. باید آنچه موجب دوری بنده از حق است، از خود دور کند.» (سجادی، ۱۳۸۶: ۲۲۱) عزالدین محمود کاشانی، مراد از تجرید را از نظر ظاهر، ترک اعراض دنیوی و از نظر باطن، نفی اعراض اخروی و دنیوی می‌داند. وی مجرد حقیقی را کسی می‌شناسد که بر ترک اعراض دنیوی، طالب عوض نباشد، بلکه هدف او تقرب به درگاه الهی باشد. (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۴۳)

احمد عزیزی نیز این مضمون عرفانی را چون عارفان وارسته، حافظ و مولانا که ترک تعلقات مادی و دنیوی را شرط رسیدن به معبود حقیقی می‌دانند، در اشعارش به کار برده است و شرط

رسیدن به معشوق را ترک وابستگی‌های دنیوی دانسته است آنچنانکه حافظ می‌گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز
(حافظ، ۱۳۹۲: ۳۶۰)

احمد عزیزی بر این باور است که آنچه بین حق و خلق فاصله می‌اندازد تعلق و ابزار رهایی از آن ترک تعلقات و تجرید است از این رو این مفهوم در شعر او تجلی یافته و پر رنگ می‌شود:

بود شرط مجرد ترک اسباب تعلق‌ها میان عاشق و معشوق گر افتاد پیوندی
به منزل کی رسی ای سالک وامانده‌وادی مگر رخت از دیار خویشتن چون جاده بر بندی
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۲۶۱)

ای بسته تعلق از خویشتن برون آ یعنی به تن فرو شو جان از بدن برون آ
(همان: ۴۵۹)

انسان باید به نفس خود که چون دیو است غلبه کند و همه تلاش خود را برای سرکوب کردن آن به کار برد:

نفس تو دیوست به بنگش ببند آینه و همت به سنگش ببند
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۹۰)

۱-۶- جنون

دکتر سجادی آورده است که: «جنون در مستی نهایت است و در درویشی بدایت. آن باشد که مرد در عین آگاهی، از خویش بی‌خبر باشد.» (سجادی، ۱۳۸۶: ۲۹۴)

عشق به خالق هستی، گاهی عاشق را به جنون ناشی از عشق مبتلا می‌کند و عاشق را غرق در معشوق می‌کند. این رهایی و بی‌خبری از خود در شعر شاعر عرفانگرای معاصر بازتاب داشته است. احمد عزیزی اوج رهایی و بیخودی از خویش را بسیار لطیف و زیبا به تصویر می‌کشد:

دوش من خود را به دریای جنون انداختم وز درون اندیشه‌ام را در برون انداخته
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۳۹)

و در جایی دیگر به شیوه‌ای بلاغی جنون و بیخودی از خویش را به بحر و بزم تشبیه کرده است و از معبودش در بزم رهایی و بیخودی اش برای رسیدن به وصال پروانه شوقی طلب می‌کند، آنچنانکه حافظ از معبود خویش در شب هجران پروانه وصلی را طلب می‌کند و می‌گوید:

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع
(حافظ، ۱۳۹۲: ۳۹۸)

یا رب از بزم جنون پروانه شوقی فرست
تا به رقص شعله اش دستی بر افشانم چو شمع
می کشم آه تحیر می چکم اشک جنون
بس که در آیینۀ روی تو حیرانم چو شمع
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

آن کیست در بحر جنون یکدم فداکاری کند
وین اشک چون سیلاب را از چشم من جاری کند
(همان: ۱۵۵)

۱-۷- وحدت وجود، اناالحق

یکی از بحث برانگیزترین مضامین عرفانی بحث وحدت وجود است، از نظر عارف تنها چیزی که اصالت دارد خداست که از آن به وحدت وجود تعبیر می شود. «وحدت وجود یعنی اینکه جهان از جمله جمادات، نباتات، حیوانات، معادن و فلکیات همه یک وجودند؛ اما در مرتبت فوق و اقوی و اشد عالم، وجود خداوند قرار دارد و بقیۀ موجودات بر حسب مراتب قرب و بعد به مبداء اول، که طرف اقوی است متفاوتند.» (کاشانیها، ۱۳۸۲: ۲۶) به عقیده صوفیه فناء در توحید از اصول محسوب است، یعنی عارف جز «واحد» چیزی در وجود نبیند و خود را هم در بین نمی بینند و موجودات با همه کثرت و تنوع چون آینه های متعدد هستند که یک چیز واحد حقیقی یعنی خدا در همه آنها جلوه گر است. (غنی، ۲۵۳۶: ۷۱)

مولانا در مثنوی همین معنی را بیان فرموده است:

چون ز یک دریاست این جوها روان
این چرا نوش است و آن زهر دهان
چونکه جمله از یکی دست آمدست
این چرا هوشیار و آن مست آمدست
(مولوی، دفتر ششم، ۱۳۹۰: ۴۵۳)

دین احمد عزیزی شاعر عرفانگرای معاصر نیز چون سایر بزرگان و عارفان وحدت و جودی است و آن را با چندین مثال ارزنده و زیبا بیان نموده است که هر یکی داد از توحید می زند.

دین ما یعنی خدا در سنگ و خشت
دین ما یعنی بنائی در بهشت
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۹۷)

بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی / ۱۳۳

دین عارف می‌شکوفد در نگاه دین صوفی می‌پرد در خانقاه
(همان: ۹۸)

مثال‌ها و نمونه‌های اشعار احمد عزیزی درباره وحدت وجود بسیار متنوع است و تمام ظواهر و
مظاهر جهان هستی جلوه‌ای از وحدت ذات کبرایی است:

گفتم به موج کثرت تا چند صید وحدت گفتا دری درین بحر به زین گهر ندارم
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۹۸)

به نحوی زلف جانان کثرت و وحدت به هم دارد که جزئی، لحظه‌ای هم چشم را بر کل نمی‌بندد
(همان: ۵۲)

منصورحلاج اولین عارفی است که «انالحق» گفت و بدلیل سخنش بر دار رفت. «انالحق» یعنی،
من فنا گشتم، حق ماند و بس و این به غایت تواضع است و نهایت بندگی است؛ یعنی اوست و
بس...» (مولوی، ۱۳۸۷: ۲۱۵) عزیزی در شعرش دعوی «انالحق» نمی‌کند و خود را در ظرفیت و
توان حسین بن منصور حلاج نمی‌بیند که ندای «انالحق» سر بدهد، بلکه تنها استمداد و طلب یاری
از «انالحق» دارد و می‌گوید:

ای انالحق نعره شو در شور من خون نمی‌ریزد گل منصور من
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۴۳۱)

یکی از ویژگی‌های سبکی احمد عزیزی طبیعت‌گرایی است که زبان خود را به طبیعت الهام و
پیوند می‌دهد و در وصف طبیعت نیز از مضامین عرفانی بهره برده است:

انالحق گفتن ما بی سبب نیست که گل در این گلستان سربدارست
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۴۶)

۱-۸- فنا و بقا

به عقیده عارفان همه رنج‌ها و گرفتاری‌های بشر ناشی از خودخواهی است و «انسان با فنا پا بر
سر خودی و خودخواهی می‌گذارد و خود را از همه تعلقات و مکر و نیرنگ‌های ناشی از
مصلحت‌اندیشی خود خواهانه رها ساخته، برای رسیدن به وصال معشوق آماده می‌گردد.» (پیربی،
۱۳۷۴: ۱۳۶)، هجویری در تعریف فنا می‌گوید: «فنا مر بنده را از هستی خود با رویت جلال حق و
کشف عظمت وی بود تا اندر غلبه جلالش دنیا و عقبی فراموش کند و احوال و مقام اندر همتش

حقیر نماید. کرامات اندر روزگارش متلاشی شود. از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی شود. اندر عین آن فنا زبانش به حق ناطق گردد و تن خاشع و خاضع.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۱۵۳)

احمد عزیزی درویش را به توجه نمودن بر بقا و حفظ وجود معنوی و پرهیز از تفکر درباره محسوسات و حوادث دنیوی فرا می خواند و می گوید:

به وجه باقی دلبر نگاه کن درویش مبین به چشم فنا حادثات دنیا را
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۷۰)

و نیز برای بحر فنا کرانه ای نمی بیند:

عمریست در خیال عدم غوطه می خوریم بر بوی آنکه بحر فنا را کرانه ایست
(همان: ۵۹)

هم بقا جو هم فنا جوییم ما سر به دار رحمت اویم ما
(عزیزی، ۱۳۷۵: ۵۲)

۹-۱- لزوم وجود پیر و دلیل راه

بر اساس اصول تعلیمی مکتب عرفان دو گروه مهم هستند؛ گروه اول که ولی، شیخ، مرشد، پیر، دلیل، پیشوا و... نامیده شده اند؛ کسانی که راه کمال را طی کرده اند و به سر منزل مقصود رسیده اند. گروه دوم مرید، سالک، صوفی، رهرو، و... نام گرفته اند؛ کسانی که در ابتدای راه هستند و نیاز به هدایت و راهنمایی دارند. در اصل «مرید به بازسازی خود و مراد به بازسازی دیگران می پردازد.» (استعلامی، ۱۳۵۳: ۱۱۱) «مهمترین گام های یک جوینده حق این است که در خود فرو رود بیندیشد، خود را بسنجد و بیازماید، بدی ها را از خود براند و نیکی ها را در خود پیرورد.» (همان: ۱۰۴) این امر بدون هدایت و رهبری پیر و مرشد میسر نمی شود؛ پیر انسان کاملی است که در علوم شریعت و طریقت و حقیقت به مرحله کمال رسیده و توانایی ارشاد مرید را دریافته و صاحب کرامات شده است. (رزمجو، ۱۳۶۸: ۲۲۸) این ویژگی بر جسته عرفا در شعر احمد عزیزی به شیوه ای لطیف و زیبا بر گرفته از اشعار حافظ و مولانا دیده می شود.

لزوم پیر و دلیل راه در شعر عزیزی بر گرفته از لسان الغیب حافظ است که می گوید:

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات؟ بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
(حافظ، ۱۳۹۲: ۵۳۵)

عزیزی کاملاً الهام گرفته از بیت حافظ چنین می‌گوید:

به پیر میکده گفتم که چیست راه صواب؟ بخواست جام می و گفت باده نوشیدن
(احمد عزیزی، ۱۳۸۶: ۲۳۵)

حافظ می‌گوید:

نخست موعظه پیر صحبت این حرفست که از مصاحب نا جنس احتراز کنید
(حافظ، ۱۳۹۲: ۳۴۰)

و عزیزی نیز عین این مضمون را به کار برده است و می‌گوید:

نخست موعظت پیر راه عشق این است که ترک صوفی صد پیشه مزور کن
(همان: ۲۳۷)

احمد عزیزی با نگاهی عمیق به ارادت پیر و مراد اهمیت می‌دهد و چراغ پیش راه را در دستان مراد می‌بیند و مسیر را در پی او می‌جوید:

شکر خدا که از مدد پیر و خضر راه یاران سواره‌اند ولی ما پیاده‌ایم
ای شیخ منع ما مکن از کوی میکده ما چاکران پیر مغان خانه زاده‌ایم
(همان: ۲۱۳)

امشب ای پیر مغان ما را مران از خانقاه رخت خود را جای مستان خراب انداختیم
(همان: ۲۱۷)

۱-۱۰-۱- نفس کشی و کنار زدن حجاب خودی

از نظر عارف، انسان اسیر تن خویش است و همین وجود مادی وی حجاب بین او و خدا است. ابو سعید ابوالخیر می‌گوید: «حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است، از میان بر گیر به خدا رسیدی» (محمد بن منور، ۱۳۹۰: ۲۸۷). از آنجا که ریشه تمام گرفتاری‌های انسان خود خواهی است، ترک منیت در نزد عرفا از اصول بدیهی و مهم است. مولانا عارف گراندقدر در این باره می‌فرماید:

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صاف خود
(مولوی، دفتر اول، ۱۳۹۲: ۹۸۹)

احمد عزیزی شاعر عرفان‌گرای معاصر نیز در اشعارش بسیار لطیف و زیبا برای رسیدن به معشوق و معبود ابدی خویش اغراض دنیوی و منیت را از تن بدر کرده است:

من صدایم را درین دم شسته‌ام من، من خود را به شبنم شسته‌ام

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۳۰۸)

هر که در خاک تواضع ریشه کرد هر که در تجرید خود اندیشه کرد

(همان: ۳۳۶)

خواب دیدم غسل نیت کرده‌ام توبه از مس منیت کرده‌ام

(همان: ۳۴۳)

اصل مطلب چیست از خود وا شدن مثل برگ غنچه در خود تا شدن

(همان: ۲۱۷)

بنابراین عزیزی، خود و خویشان را حجاب بین بنده و خدا می‌داند و رهایی از خود را راه تقرب و وصال حق می‌داند.

۱-۱۱- عزلت و گوشه نشینی اختیار کردن

به منظور ترک علایق دنیوی سالکان ملزم به انزوا و گوشه گیری بودند. با اعتکاف در خانقاه و اماکن مذهبی به دور از قیل و قال دنیوی و مردم عادی سعی می‌کردند به تصفیه و تزکیه نفس بپردازند. توجه به عزلت و خلوت گزینی در اشعار احمد عزیزی، بیانگر این است که شاعر لحظات عزلت و تنهایی‌ای داشته و به خود و دلدار خود می‌اندیشیده و به راز و نیاز با معبود پرداخته است:

من در این آئینه رازی خوانده‌ام زیر این عزلت نمازی خوانده‌ام

(همان: ۳۳۹)

و نیز عزلتش را در دل جمع با نوعی پارادوکس مطرح می‌کند و می‌گوید:

عزلت من در دل جمع منست صحن مردم خلوت شمع منست

(همان: ۳۳)

۱-۱۲- تجلی

در لغت به معنی جلوه‌گری و آشکار شدن است، در اصطلاح صوفیه تجلی نور حق بر دل صوفی است. عزالدین کاشانی در مورد تجلی می‌نویسد: «مراد از تجلی، انکشاف شمس حقیقت حق

است، تعالی و تقدس، از غیوم (ابره‌ای) صفات بشری به غیبت آن و مراد از استتار احتجاب نور حقیقت به ظهور صفات بشری تراکم ظلمات آن.» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۹)

احمد عزیزی در سروده‌هایش بر گرفته از اشعار بیدل که وی را «شاعر آینه‌ها» نامیده‌اند بسیار بهره جسته است و با تابش خورشید حقیقت بر دل عارف و سالک خداوند متعال را در تجلی و حضور دایم می‌بیند و می‌گوید:

جهان گلخانه ذوق تجلی می‌شود هر دم اگر آینه‌ای روشن کند خورشید ایوانت
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۷)

و نیز در وصف معبود خویش در بزم تجلی و جلوه‌گری اش با عنایت به سخت رویی آینه، خجل است:

به وصف تو چه گویم من که در بزم تجلی‌ها اگر آینه هم باشم خجل می‌مانم از رویت
(همان: ۱۱۶)

بنگر به دشت کز رد تیر تجلی‌ات بر دامن بهار چه رنگین کمانه ایست
(همان: ۴۳)

احمد چون دوست تیغ تجلی کشیده است آینه حیرت‌سیست ز برق نگاه ما
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۹۴)

باور او به توحید و خدا محوری با تجلی توامان می‌گردد و بر این باور است که حضرت حق در تمام عالم تجلی دارد.

۱-۱۳- حیرت

مرحوم زرین کوب در سرّی می‌نویسد: «حیرت حاصل ربوبیت است. حالی است که از خود رهایی و فنا از خود شرط نیل بدان است...» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۵۴۳)

عطار نیشابوری، حیرت را ششمین وادی از هفت وادی سیر و سلوک می‌داند که سراسر آه و درد و سوز و حسرت است:

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دایم درد و حسرت آیدت...
آه باشد درد باشد، سوز هم روز و شب باشد، نه شب نه روز هم...
(نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

در شعر احمد عزیزی نیز حیرت و سرگردانی مانند دیگر بزرگان عرفان چون مولانا که در مثنوی بسیار از آن سخن رانده دیده می‌شود. مولانا در تعلیل و تحلیل حیرت می‌فرماید: از عشق الهی چنان حیرتی به گوینده عاشق دست می‌دهد که جرات نمی‌کند ماجرای حقیقت را بازگو کند:

حیرتی آید زعشق آن نطق را زهره نبود که کند او ماجرا
(مولوی، ۱۳۹۰: ۸۹۰)

حیرت و سرگستگی در شعر احمد عزیزی کاملاً بر گرفته از تحلیل مولانا است. جلوه‌گری معشوق او را حیرت زده و مبهوت کرده است تا اندازه‌ای که از حیرت دهانش باز مانده است:

جلوه کرد آینه حیرت دهانم باز ماند شور عشقم پرده شد برچهره ابراز ما
(عزیزی، ۱۳۶۸: ۹۷)

و از این حیرت زدگی سرخوش است و از غوطه خوردن در آن لذت می‌برد:

خمار حیرت عشقم غزل می‌خواهم و ساغر بیا احمد که در گوشت حدیث مختصر دارم
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۹۵)

جمله مرغان جهان در بزم حیرت طوطی‌اند بلبل سرگشته را آینه گل بایش
(همان: ۱۸۰)

و زخمی میدان حیرت و سرگستگی معشوق است و از معشوق و معبود خویش مرهم می‌طلبد:

کشته میدان حیرت بر زمین افتاده‌ام هم مگر تیغ تو سازد زخم ما را مرهمی
(همان: ۲۷۳)

۱-۱۴-الست

الست به معنی «آیا نیستم» (اعراف/۱۷۲) مربوط است به اقرار ذریات و فرزندان آدم به توحید و یگانگی پروردگار و گواهی دادن آنها بر این توحید (شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ذیل الست) اما برداشت صوفیان برداشت ذوقی و رمزی است و آن پیوند عشق و دوستی بستن حق با بندگان از ازل است. در حالی که گروهی از بندگان به علت نداشتن عزمی استوار آن عهد را فراموش کردند و به غیر حق مشغول شدند و گروهی دیگر که سالکان و عارفان و انبیای الهی بودند این عهد را به یاد داشتند و همواره از ذوق شراب الست سر مست بودند. مولانا در دفتر سوم مثنوی درباره عهد الست می‌فرماید:

همچنانکه ذوق آن بانگ الست در دل هر مومنی تا حشر هست
(مولوی، دفتر سوم، ۱۳۹۱: ۵۹۷)

با توجه به اشعار احمد عزیزی می‌توان گفت که او نیز هنوز بر سر پیمان ازلی خویش بوده است
و عهد و پیمان خود را یادآوری می‌کند:

امشب خمار عشقم جامم به دست باشد عهد من و خم من، عهد الست باشد
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۲۶)

و از پیمان ابدی خود با معشوق ازلی دست نمی‌کشد و استوار بودن بر سر پیمانش را یادآور
می‌شود:

از ازل تا چشم من نقاش آب و گل گشود چون قلم مو تا ابد حیران آب و رنگ ماند
(عزیزی، ۱۳۶۸: ۹۶)

از ازل عشق تو ما را طالب پیوند بود غنچه- بازی تو با ما شهرة لبخند بود
(همان: ۵)

۱۵-۱- زندگی و مرگ

بی‌اعتباری و بی‌ارزشی عارفان نسبت به دنیا و حیات دنیوی بر کسی پوشیده نیست. «عرفا حیات
مادی را در مقایسه با حیات معنوی ناچیز می‌شمارند. حیات مادی با تمام اوصاف و شرایط آن بی
مقدار و محدود است، یعنی در این حیات آگاهی، لذت، سعادت، آزادی، قدرت و همه کمالات
دیگر ناقص و ناتمام‌اند. توجه به بی‌اعتباری دنیا نیازمند معرفتی برتر از حوزه ادراکات ظاهری‌ست».
(یثربی، ۱۳۷۴: ۳۹۶)

احمد عزیزی شاعر عرفانگرای معاصر، با بیان ساده خویش و به دور از هر گونه پیرایه و رنگ و
نگار درباره بی‌اعتباری زندگی دنیوی و مرگ چنین می‌گوید:

زندگانی رو به مرگ آوردن است مرگ رسم زندگانی کردن است
مرگ با ما تا ابد همراه نیست مرگ جز یک وقفه کوتاه نیست
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۶۷)

بگو با زاهدان حور و جنت که عقبای شما دنیای دون است
(عزیزی، ۱۳۶۸: ۱۰۲)

برخی از اصطلاحات نمادی

برخی از اصطلاحات چون می و باده، خُم، خماری، ساقی، میکده، خرابات، زلف، طامات، و... در شعر شعرای عارف و عرفانگرا جنبه نمادین و رمزی یافته است. عرفا و اهل تصوف کلمات معینی را از معنی ظاهری آن خارج کرده و به صورت رمز در آورده‌اند تا خود آنها را بفهمند و درک کنند. در اغلب کتب صوفیه این رموز آمده و بیان شده و بدون شک بین معنی رمز و معنی پوشیده قرینه‌ای در نظر گرفته‌اند و رمز بی‌قاعده انتخاب شده است. (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۷۴) به طور مثال می و باده: نشئه ذکر است؛ دیر مغان: کنایه از مجلس عرفا و اولیاست؛ ساقی: فیاض مطلق و خرابات: مقام بی خودی کامل و... (همان: ۹-۲۷۵)

در شعر احمد عزیزی نیز این رموز عرفانی، رمزی از اسرار عرفانی را برای ما می‌گشاید. برای مثال در شعر عزیزی، تمثیل «نی» دیده می‌شود که کاملاً بر گرفته از مولانا است. عزیزی نیز معتقد است هر چه آدمی از حقیقت بیشتر آگاه باشد دردمندتر است، زیرا خلاء و نقیصه‌های بشری را بیشتر می‌بیند.

بشنو این نی ناله را از نیشتر هر که زخمش بیش دردش بیشتر
هر که زخمش بیش عارف پیشه‌تر درد دارد مرد زخم اندیشه‌تر
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۲۸۵)

که می‌توان گفت بر گرفته از این بیت مولانا است که می‌فرماید:

هر که او بیدارتر، پر دردتر هر که او آگاه تر رخ زردتر
(مولوی، ۱۳۹۲: ۲۳۲)

و «می و باده» که در عرفان نماد و رمز «نشئه ذکر» است:

«می» نگاهت را به لا می‌برد «می» دلت را رو به بالا می‌برد
بند این خونین دلان را گوش کن جام دیگر جام دیگر نوش کن
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۴۶۶)

شیخ و شابی نبود بر در «میخانه» عشق پیر ما گر بزند باده جوان خواهد شد
به «زلفش» سر سپردن چاره ماست تو مجبوری و جبرت اختیارست
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۴۵)

بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی / ۱۴۱

آتش روی تو مدهوش جمالم می‌کند دانه کنج لب، حیران «خالم» می‌کند

(همان: ۳۱۱)

احمد منشین بیهده در کنج «خرابات» هنگام صبح است نگاهی به سما کن

(همان: ۲۴۰)

برخی از آداب و رسوم در تصوف و عرفان

با توجه به اینکه سالک طی راهنمایی پیر و مرشدی مراحل سیر و سلوک را پشت سر می‌گذارد. از بعضی آداب و رسوم صوفیه می‌توان به خرقه پوشیدن، چله‌نشینی و سماع اشاره نمود. احمد عزیزی تنها در بیان مقاصد دینی و روحانی خویش از این مضامین عرفانی بهره جسته است. در ذیل شواهدی از اشعار که انعکاسی از آداب و رسوم عرفا داشته است، آورده شده است.

خرقه پوشی

خرقه در لغت به معنی پاره و قطعه‌ای از پارچه و در اصطلاح لباس پشمینه صوفیان است که در صورت لیاقت مرید توسط پیر یا مرشد برتن او پوشانده می‌شود. واژه دلوق، ملمع، مرقع، یا مرقعه نیز به معنی خرقه آمده است. (آریا، ۱۳۷۵: ۱۴۱)

صوفی و عارف در هنگام وجد و بیخودی از خود خرقه در آتش می‌افکندند که در شعر احمد عزیزی بر گرفته از عرفان مولانا و حافظ یه شیوایی دیده می‌شود:

احمد! خرقه به شکرانه در آتش بفکن سر ما خاک در پیر مغان خواهد شد

(عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

در شعر حافظ صوفی اهل دام و نیرنگ است و همواره بساط افسونگری خود را گشاده است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

(حافظ، ۱۳۹۲: ۱۸۰)

همچنین خرقه صوفی را می‌آلود می‌داند:

حافظ به خود نپوشید این خرقه می‌آلود ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

(همان: ۷)

دیدگاه عزیزی درباره صوفی و خرقه‌اش کاملاً بر گرفته از حافظ است و این چنین می‌گوید:

صوفی از خرقه تو بوی ریا می آید بنشین از بر ما یک دو قدم دور ترک
(همان: ۱۰۹)

مخوان صوفی مرا در حلقه زرق حذر از خرقه نیرنگ دارم
(عزیزی، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

سوی میخانه چون آیم که آنجا چو دلوق صوفیان بی اعتبارم
(همان: ۲۰۲)

سمع

سمع یکی از آداب و رسوم صوفیه به شمار می آید. درباره معنی آن گفته شده است که «سمع» حالتی در قلب ایجاد می کند که «وجد» نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی بوجود می آورد، که اگر حرکات غیرموزون باشد «اضطراب» و اگر موزونی باشد کف زدن و رقص است (آریا، ۱۳۷۵: ۱۴۴). احمد عزیزی با استفاده از مثنوی و سلوک عارفانه، عرصه خونین جنگ را خانقاهی برای رقص عارفانه در نظر می گیرد و به خاک و خون غلطیدن شهیدان را نوعی سماع عارفانه می بیند:

هیچ قومی مثل ما گرد شهید در سماع خون نیامد با یزید
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۲۰۴)

دستشان از غنچه های پینه پر از سماع زلفشان آینه پر
(همان: ۱۶۹)

و این بیت که ویژگی طبیعت گرایی و عرفانی احمد عزیزی با هم آمیخته شده است:

یک سماع جذبه ام در آب و گل ممکن نشد جز به آهنگ جنون در باد رقصیدن مرا
(عزیزی، ۱۳۸۶: ۳۴۹)

ذکر نام عرفای معروف و پیامبرانی که در مکتب عرفان جایگاه دارند در شعر احمد عزیزی عزیزی گاه در بیان مسایل عارفانه و صوفیانه در هر فرصتی از عرفای نامی و صوفیان بزرگی چون حسین بن منصور حلاج، با یزید بسطامی، ... به عنوان الگو در عرفان یاد می کند:

گفتم نزد انالحق چندی ست سر ز حلاج گفتم مگر که منصور از دار دیگر آید
(همان: ۱۶۵)

بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی / ۱۴۳

حرمان زبان عشقست با اشک گفتگو کن مثل اویس آهی گرم از قرن برون آ
(همان: ۳۵۹)

کوره اهل فنا جز کوزه خیام نیست در پی هفتاد گل اکنون سفالم می‌کند
(همان: ۳۱۱)

از ویژگی‌های دیگر اشعار احمد عزیزی باید به این نکته اشاره کرد که احمد عزیزی در اثنای کلام از پیامبرانی همچون خضر، موسی، عیسی، یوسف، سلیمان که در مکتب عرفان مقام و جایگاهی معنوی دارند، یاد می‌کند و از طریق ارائه نمونه و الگوی مناسب به مضمون آفرینی و تصویر سازی در بعد مسایل عارفانه می‌پردازد:

ز کلیم عهد بودن چه نصیب موسی ما که هزار خضر دارد لب چشمه حیاتش
(همان: ۱۷۹)

یوسف خیال هجرم، کنعان نصیب داغم آه ای نسیم دیدار از پیرهن برون آ
(همان: ۳۵۹)

این همه فرش گل و نقش چمن بر ره توست که سلیمانی و با باد صبا می‌آیی
(همان: ۲۸۱)

نتیجه گیری

حاصل کلام آن که اشعار احمد عزیزی ناظر بر آگاهی و پیوند عمیق وی بر مضامین و آموزه‌های عرفانی گوناگونی است که به طور گسترده از این مضامین در بیان مقاصد دینی و معنوی خویش بهره برده است. اشاره او به اصول و اعتقادات عارفانه که در ابیات زیادی مورد بررسی قرار گرفت، نشان از توجه عمیق وی به وجود پیر و مرشد، عدم تعلق به وابستگی‌های دنیوی، از بین بردن حجاب نفس و ترک خود بینی و توجه به عشق و... دارد که الهام گرفته از مثنوی مولانا و دیوان حافظ است. همچنین کثرت توجه او به اصطلاحات عرفانی مانند حیرت، تجلی، فنا و بقا، شوق و... که در ابیات بی شماری مورد مطالعه قرار گرفت حاکی از ارادت و احترام شاعر به طبقه عارفان و سالکان علی الخصوص مولانا، حافظ و بیدل دهلوی است که همین اقتدا به روش و سیره عارفان بزرگ سبب شده که غزلیات و مثنوی‌هایش صبغه معنوی و عرفانی بیابد و از این منظر شعر او زیبا، جذاب و در شعر معاصر در نوع خود منحصر به فرد باشد.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آریا، غلامعلی، (۱۳۷۵)، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، تعداد صفحات: ۱۶۰.
- ۳- استعلامی، محمد، (۱۳۵۳)، تربیت در مکتب عرفان و رابطه آن با روانشناسی، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۸۸، صص ۱۱۴-۱۰۳.
- ۴- رجائی بخارایی، احمد علی، (۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، تعداد صفحات: ۷۲۱.
- ۵- رزمجو، حسین، (۱۳۶۸)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، تعداد صفحات: ۴۳۲.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، سر نی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی.
- ۷- سجادی، سیدضیاءالدین، (۱۳۷۲)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چاپ اول، تهران: سمت، تعداد صفحات: ۳۷۲.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ دوم، تهران: سخن.
- ۹- غنی، قاسم، (۲۵۳۶)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ بحثی در تصوف، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۰- عزیز، احمد، (۱۳۶۹)، کفش‌های مکاشفه، چاپ دوم، تهران: انتشارات الهدی، تعداد صفحات: ۶۱۳.
- ۱۱- -----، (۱۳۶۸)، روستای فطرت، چاپ اول، تهران: انتشارات برگ.
- ۱۲- -----، (۱۳۷۲)، ملکوت تکلم، چاپ اول، قدس: انتشارات علمی.
- ۱۳- -----، (۱۳۸۶)، قوس غزل، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب نیستان، تعداد صفحات: ۳۷۶.
- ۱۴- کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۶۸)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح: استاد علامه جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، تهران: موسسه نشر هما، تعداد صفحات: ۴۴۸.
- ۱۵- کاشانیها، زهرا، صهبای عرفان، چاپ اول، تهران: نشر رامین.
- ۱۶- لاهیجی، محمد، (۱۳۷۱)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح: محمدرضا برزگرخالقی و عفت کرباسی، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار. تعداد صفحات: ۹۲۸.
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی، دفتر ششم، چاپ هجدهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۸- -----، (۱۳۹۲)، مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی، دفتر اول، چاپ چهل و یکم، تهران: انتشارات اطلاعات.

- ۱۹- -----، (۱۳۸۷)، فیه ما فیه، به کوشش: بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات نگاه.
- ۲۰- میهنی، محمد بن منور، (۱۳۹۰)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دهم، تهران: آگاه.
- ۲۱- نجم رازی، ابوبکر عبدالله، (۱۳۸۳)، مرصادالعباد من المبدء الی المعاد، به اهتمام: محمد امین ریاحی، چاپ دهم، نشر کتیبه، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۲- نیشابوری، فریدالدین عطار، (۱۳۸۴)، منطق الطیر، تصحیح و شرح: انزابی نژاد، سعیدالله قره بگلو، چاپ سوم، تبریز: انتشارات آیدین.
- ۲۳- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۷)، گزیده کشف‌المحجوب، چاپ پنجم، به اهتمام: محمود عابدی، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۴- یثربی، یحیی، (۱۳۷۴)، عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسایل تصوف، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

The Study of Mystical Themes in Ahmad Aziz's Poetry

Sudabeh Salimi Khorashad, Ph.D. Student, Persian Language and Literature, Faculty Humanities, Islamic Azad University, Zahedan Branch, Zahedan, Iran
Dr. Ahmad reza Keikhaye farzaneh, Assistant Professor, Persian Language and Literature, Faculty Humanities, Islamic Azad University, Zahedan Branch, Zahedan, Iran, Corresponding Author¹

Abstract

Mysticism and mystical themes have long been deeply linked to literature. Mystical teachings not only in the poems of the most mystical past poets, But also in contemporary poetry enjoys a special place. Since the themes of poetry of contemporary poets are the most social and cultural issues, it seems in the first step that these poets have used less mystical themes, so doing this research to study the mystical themes and the position of mysticism in the poem of Ahmad Azizi, one of Contemporary contemporary poets appear to be necessary. In this regard, the research was carried out by the library method and mostly around the scope of the research of "Qoes Ghazal" and "Kafshhaye Mokashefe" Ahmad Azizi. Ahmad Azizi, as a mystic poet, has completely used the mystical culture in his poems. In addition, he is inspired by Molavi and Hafez in expressing his mystical thoughts. The importance of the separation of the sensual and worldly affiliation, Seclusion to receive manifestation of the divine essence and themes such as love, unity of being, perdition and perpetuity, manifestation, perplexity and the mystical secrets, such as the cup-bearer, the wine, the wine tavern, is a lot in his poems.

Key words: *Mystical themes, Ahmad Azizi, Contemporary poetry*

¹ *Akeikha.farzaneh@iauzah.ac.ir*